اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ

در مطبع ملا حسین رضوی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

منتهای بی منتها و ستایشهای لا انتها مر خالقی را رواست که رایت والای آفرینش
از فرش زمین تا عرش برین چنانچه باید افراشت و ثنای وافر و حمد متوافر صانعی
را سزاست که آیت زیبای خلقت از تحت الثری تا فوق سما بهی که شاید نگاشت
فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست و نیر اعظم از آسمان حکمت او ذره
کنگره قصر کبریای جلالش رفیع تر از آنست که کمند اوهام بدانجا تواند رسید فضای
بیدای کمالش وسیع تر از آنست که طایر عقول در هوای آن تواند پرید و صفات
عظمتش از وصمت بدایت معراست و عظمت صفاتش از منقصت نهایت منزه مبرا
ابیات جهان پادشاها خدائی تراست ٭ ازل تا ابد پادشائی تراست ٭ توئی
اول و آخر جمله چیز ٭ نه آغاز داری نه انجام نیز ٭ ز تو بیخبر عقل دانش پناه ٭ تصور
بکار تو گم کرده راه ٭ درود نامحدود و صلوة غیر معدود نثار روضه منوره سرور
کونین و کعبه دارین صاحب قاب قوسین که در تمهید شریعت غرا و [illegible] از دقائق

نامی نگذاشت و تحیه زاکیه و ادعیه وافیه تحفه جناب فیضمآب سلطان عرب
و عجم برگزیده آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان
آرای جز به ترتیب پسندیده نگماشت بیت خاتم فقر انگبینه از وی یک نقش
افزینه از وی از همه خلق بیش و انسته فقر را فخر خویش دانسته صلی الله علیه و علی آله
و اصحابه و سلم اما بعد از این برای انور و خاطر ضیا گستر دانایان خرد ور
و عالی رایان هنر پرور مخفی و مستتر نماند که بنده احقر و ذره افقر محمد جعفر ولد شیخ
محمد فاضل که بتالیف این صحیفه نگین و تصنیف این رساله لطافت آگین پرداخت
از ساکنان قصبه بجنور است و قصبه مذکوره محالیست از اعمال سرکار لکهنو و متعلق
بلاد هندوستان خطه ایست دلپذیر و مکانیست بی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان
خدا آگاه صاف و مصفا و باطنش چون ظاهر دولتمندان والا جاه آراسته و
خوشنما صحنش چون بیاض چهره سهی قدان راحت افزا و مرغوب و شاهراهش مانند
ابروی دیده ماه جبینان دلکشا و خوب و قامت مجنونان دلکش محسود طوبی و عارض
[illegible]ان مهوش حسرت ده بیضا ذهن دبیران عالی رایش بر عطارد سبقت نموده
دست شجاعان ثابت پایش از بهرام گوی پردلی ربوده دل درویشانش
از نهایت استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنیایش از نهایت همت
ضمیر اصحاب فقر فارغ از منی اگر چه در آبادی شهرت خرد و کوچک واقع
است اما بمضمون آقل جبال الارض طور و انه لاعظم عند الله
قدرا [illegible] نزدیک بحضرت صمدیت قدرش افزونست و منزلتش از احاطه فهم
[illegible] دلیل و حیطه [illegible] که [illegible] از واصلان حق و مقبولان درگاه

مطلق در سواد دش آسوده اند خصوصاً زبدهٔ خدا آگاهان قدسی صفات قدوهٔ شهیدان صاحب
کرامات زینت محفل جنان بهار روضهٔ رضوان تاج تارک افتخار گوهر درج اسرار سمای عظمت
را اختر درخشنده مهر سپهر ملک شعر آنکه چون صدیق اکبر آوازهٔ صدق و صفائش در گنبد نیلگون پیچیده
مانند حضرت فاروق طنطنهٔ عدل و مجاهداتش از قاف تا قاف رسیده و بعنوان جناب عثمان
گوی حیا و آزرم از عالم ربوده و بلسان حیدر کرار طریق سخاوت و کرم پیموده خاک آستانش
قبلهٔ حاجات و سدهٔ فیض نشان کعبهٔ مرادات شاخ دوحهٔ جلالش سر بسدرة المنتهی کشیده
و بیخ شجرهٔ کمالش تحت الثری رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تاجیک بکراماتش معترف
و مقر اند و غنی و فقیر بتقبیل عتبهٔ گردون رتبه اش معزز و مفتخر فی صفوف ملایک بخاک
بوسی او ممتاز و فلک الافلاک برای طواف روضهٔ منوره اش در اهتزاز جای والای او
و مقام دلپذیر اختیار نموده اشعار عمر کز تیغ او معموره هند شد باسلام اندر اند تا لب سند
زهی غازی که کرد از تیغ خونخوار بقدرت بت پرستان را نگونسار کند حلقش سرای کفر
غارت بنا بد پنجهٔ دیو شرارت شده اند درش دنیا و دین را بود معراج از خنجرش تاج
تمکین را بود والا یک گوشه از ایوان قدرش شود زمین یک گل ز شادروان صدرش
از انجا که ثنا و اوصاف آن پیر صاحب کمال فراتر از اندازهٔ وهم و خیال است و ز
زبان آوران وصف و ستایش آن سرگروه شهدای والاشکوه لال لاجرم این شکسته
بال مبادرت و مقال از ادب بعید انگاشته بسبب تالیف این نسخهٔ لطیف بمعرض
می آرد که چون سعادت سطور از محمد نواز که این فقیر قادری رابطهٔ برادری می دارد
بنا سازی چرخ بازی سپهر از قصبهٔ سوهیه محال قانونگوئی خود جدا شده در وطن مالوفه مسکن
بخانهٔ مجموعهٔ تلطف و تعطف شیخ پیر محمد ولد شیخ محمد یوسف استقامت ورزیده خود را
مهرانی

نموده لیکن الشانی که درخور دربین او باشد بر فورست بهم نداد لهذا این مستهام مکتوبات که در
سالف ایام از طرف خود به بعضی دولتمندان عالی مقام و برادران ستوده فرجام بجهی از
بزرگان و عزیزان ارقام نموده بود و هر واحد از تکلف صنعتی خالی نیست فراهم آورده ترتیب آن
بر ذمت با منصوب حقائق و معارف آگاه قدوه درویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم مبین
بسه نوع مرقوم ساخت نوع اول در مکاتبات نوع دوم در مراسلات نوع سوم در رقعات
نوع اول در مکاتبات مکاتبه اول بخدمت ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین
مقبول حضرت خداوند شاه غلام نقشبند از طرف مخدومی شیخ محمد خرم مشتمل بلازم [illegible]
آفتاب هدایت آن زیب [illegible] الیقان زینت [illegible] طریقت و عرفان [illegible]
کتاب خداوندی خانه ارباب مسلمانان [illegible] درگاه احدیت مقبول جناب صمدیت [illegible]
عمل جبروت و ملکوت داننده اسرار لاهوت آنکه چرخ اطلس مقابل گلیم کرامتش بی اعتبار است
و کسوت زرنگار شمس [illegible] حشمت سلطنتش بمقدار جامه پلاس [illegible] دیده [illegible] کشاف او چون
کتان از ماه پاره گردیده و خناس خباثت اساس [illegible] مجاهده اش چون خفاش از خورشید
در ظلمت ناکامی خزیده بر مفارق معتقدان تاج الاعتقاد روشن و تابنده باد و بعد التسلیمات
عقیدت سمات و آرزوی خدمت لازم البرکت که در عرصه قرطاس نمیگنجد معروض عرض
می دارد که این [illegible] کیش از آن پیش [illegible] ابا و اجداد [illegible] فیض خاکم
مرقومه محمد خاتم که از روی ظاهر [illegible] زیب از [illegible] و در باطن [illegible]
حق همه هیچ می انگارد [illegible] ناگاه [illegible] شوق الهی در نهانخانه باطن این
عقیدت ظاهر و باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از هر سو سینه و دل ار گرفته لاچار خانه
جان را از متاع محبت دنیا خالی ساخته و ترک نوکری کرده بخانه رسیده و بگوشه خاکساری

منزوی شده به بندگی خداوند حقیقی که بر هر کسی لازم است مقید گردید هر چند مردم
نظر برانکه از هیچ ممر وجه معیشت مقرر نیست زبان ملامت دراز کرده اما بمقتضای
مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسبُه ازین غم ندارد بلکه ازینجهت که روزهای
نامرادی شب معراج مردان واقع شده کسانی که جهان را نسبت بحال خود بهتر از جمعیت
و آرام می پندارد آری آنها که لذت فقر و فاقه یافته اند هزاران درم و دینار را کمتر از [illegible]
شمرده اند و از اغذیه لطیف درگذشته بنان جوین قناعت کرده و همچنین از هوس زر بفت
۶ و بافته [illegible] و جامه اطلس را از [illegible] و کمخاب کم ندانسته اند لیکن در حریم صد حسنت بالصد
منت نهد هر که او از باغ عزلت نسیم بوی یافته قبله آمال و امانی سلامت مرد این نامراد
از ارسال این رساله نیاز آنست که اگر بتوجه خاص کریمانه این قلیل البضاعت را چند سال
و خلوت [illegible] بخشند از [illegible] ساخته بخدمت فقیر موهبت نشاید و آنچه برین فرد
سال گذشته و میگذرد [illegible] می آید که مفصل بخدمت آن [illegible] کرامت التماس نمای
نیست گر بیا هم محرم راز هیچ گل [illegible] خار [illegible] که هزار کسوت
و دارای سلک [illegible] القابلیت قباحت با کرامت [illegible] باد مکاتبه دوم
بخدمت [illegible] بند [illegible] کشای عقده های معانی [illegible] از طرف محمد اکرم
مشتمل بر لازم بلاد بحر [illegible] خالق ذو الجلال و صانع بیمثال که [illegible] البته [illegible] بخشیده
و مدینه طیبه را باستقامت مصر و عرب و عجم محترم گردانیده مصدر مسرت و شهر بهجت و ذات مجموع
حسنات [illegible] محل صفوت و صفا فارس مضمار فطانت و [illegible] سعادت مشتری
بازار سیادت [illegible] باغ اصطفا [illegible] چراغ ارتضا شهزاده بلند [illegible] آبنا سلسله جهانیان [illegible]
نشاط رونق [illegible] جرعه آشام جام اخلاص محمد اکرام دعای صافی از رنگ ریب

معروف و نامشهر است ۱۲

گر از استجابت از ابتدای آن سید اسلامی [illegible] ریا و نیرنگ کار اجابت از آغاز آن بوده

باشند تحفه محفل عدن منزل نموده مکشوف قلب که زنگ آئینه حلب است میگرداند که آرزوی [illegible]

الاشرف نه بحدیست که بتحریر در آید و اشتیاق صحبت والی الرکت نه بمثابه ایست که زبان بتقریر آن گشاید

بیت شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت وعلاوه اینهمه فراق [illegible]

[illegible] یاد آوری آن والا [illegible] سخنوری چه نویسد که درین مدت گاهی بتشریف مکاتبات شریف

دل دوستان نجور و بیسر و سامانان مهجور خوشوقت و پر سرفراز نگردید صبح و شام ازین فکر که آیا چه تقصیر ازین جگر افگار

اخلاص صورت گرفته که عوض آن اینهمه کم توجهی بوقوع پیوست چون [illegible] در کوره غم میگداز [illegible]

ازین اندیشه که خدایا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریا نشین کاینه فی ریا بوجود آمده که دور بدل

ازین چنین بر جبین بلا التفات افتاد چون شمع در فانوس [illegible] بیت ما را [illegible] کار فراموش کرده

شکایت از تو کنم یا ز روزگار [illegible] برخلاف گذشته ازان [illegible] فرزانگی توقع است که اگر

[illegible] معلوم شده باشد [illegible] عفو فرمایند [illegible] بالتفات دوستانه محروم سازند یعنی از گوهر

[illegible] منزل [illegible] تملصان را که مانند کهربا زرد است [illegible]

[illegible] جستان سازند [illegible] اقتضا [illegible] وقایع صوبه بنگاله بعرض والا رسیده که [illegible] و مهر [illegible]

[illegible] در سواد مقصود [illegible] ولی بالاتفاق بعضی از [illegible] مطرود و معبود

[illegible] داده می پرستند و [illegible] بسیاری از [illegible] بهجوم [illegible] آورده طریق ضلالت

[illegible] از انجا که همت حق طویت بندگان حضرت ظل سبحانی همگی بر رواج دین اسلام و رفع آئین کفر و ظلام مقصور و

[illegible] چنانچه اگر بالفرض سوای ممالک هندوستان در ایران و توران خواه در روس و خراسان هنگامی جلوه

شود یا [illegible] کفر و ظلمات بکلی مندفع نگردد و پای همت والا از رکاب عزیمت [illegible] نشود [illegible]

[illegible] شاهزاده عالی نسب بهارستان دولت مستقیم [illegible]

تجنیس [illegible]

آنگروه ضالان پژوه را بسزا رسانند بیت مرده در ایشکنند و بجای آن مسجدی عالی بنا کرده مقرر کنند که جمعی
کثیر از مسلمانان روشن ضمیر بعبادت مهیمن متعال و طاعت ذو الجلال مشغول باشند اما از آن جا که فطانت
و ذکاء ابو الحسنی وی بود که با وجود قیام داشتن ایشان بسوانح نگاری فوج شاهزاده عالم و عالمیان و وقوف
داون [illegible] در آن نواح بر وقت داخل افراد سوانح نکردند تا آنکه از طرف دیگر مسامع حقایق مجامع
رسید مقرب حضرت خاقانی میرزا یار علی بیگ بارها فرمودند که ایشان با آنکه میرزا [illegible]
بلا [illegible] در معامله متعلقه مورد عتاب شده از غضب سلطانی [illegible] فی الواقع جای عتاب است
اینقدر [illegible] که هر مقدمه که رو دهد بعنوان خوب و طریق شایسته بر وقت داخل افراد
سوانح میکرده باشند نه اینکه بعد از خرابی بصره معروض عرض دارند تا ما [illegible] جاه بخت
بعنایت ذو المنان چهره جمعیت آن شگوفه ریاض ابهت چون بدر سپهر درخشان باد مکاتبه
[illegible] لازم [illegible] و سیار از طرف محمد مراد تحریر یافت [illegible] جمیع ممکنات [illegible]
چون فلک [illegible] فضای [illegible] قدرت او سرگردان است آن مهر سپهر شرافت [illegible]
قطب [illegible] اختر دانش پروری نخل [illegible] ریاض [illegible] گلچین [illegible] خلق محمدی
میان مسجدی را [illegible] کائنات زمان و [illegible] جهان پناه [illegible] حسن [illegible]
سلامی که [illegible] ساکنان فلک الافلاک [illegible] محفل قدس منزل نموده [illegible]
راهی [illegible] ساخته از [illegible] هجرت کشیده [illegible]
زده خاطر [illegible] چون حوت بی آب شده [illegible] سیاره [illegible]
لاغری چون هلال انگشت نما گردیده و ناتوانی [illegible]
و اگر شرحی از الم جدائی [illegible] تقریر نشاند [illegible] بیت [illegible]
گر [illegible] فلک شود [illegible] از حضرت [illegible]

معمور سازد و تا نور ضمیر ما ن را اگر چه چون جو زا دو سر داشته باشد از میان بردارد و زحل نحوست
را هر چند مانند سماک رامح باشد سرطان وار از بر پا در آرد امید که تا بنات النعش مباعدت
به پروین مواصلت مبدل کرده و دوری صورتی رأس و ذنب منقطع شود تا آفتاب یاد آوری
کلبه احزان این بیمار گم نام را منور گردانند و الانظار اشنیده شد که در شهر حسب مراد
نتیجه امتی غره ناصیه سعادت بلندی ستاره آسمان بخت بلندی مخدوم زاده سعود مهر
منظر گشته با استماع این نوید جهان جهان امید ثریا دار عقد جمعیت در دست یافت و سهیل
در یمن خاطر تافت افروزنده زهره آن جشن قران این سعدین را که هواخواهان عقیدت اند ورد
آن صباح و مساوات ساعت و دعا تا فرقدان افراشته وارند در ایام سعود و کسب اجزاء صور سیاه
صوب فرحی و فرخندگی گردانا و اگر چه بمجرد استماع این خبر فرحت اثر مقرر است که خود را بخدمت
رسانند اما چون معلوم نیست که در ماه مرقوم کدام تاریخ قرار یافته لهذا موقوف شده مرقوم خامه
میگردد که بتاریخ [illegible] آگهی دهند تا در آن ایام سعادت فرجام رسیده نور
دل را که از تیره اخوان زمان در چاه نعمت کالبست بدلو ملاقات ساقی بر آورده مقرر نموده
گردانند و هابقعل از عدم رسیدن فقیر حمل بر تقاعد و تقصیر نفرمایند خالق قوس قزح سر آرزوی خدام
بهار صفت مرام مقارن دارد و مکاتبه چهار هم مخدوم برگزیده بار گاه حمد میان گل
مشام خادم گلزار تحریر یافت تحلیه حقیقی حدیقه آمال و آمانی آن بهار بوستان
معانی گل گلزار سخندانی نسیم وجود باد الیت صلصل شاخسار آوت را القطرات
مطرات صفات مغایت شگفته و ریان دارد و بعد رسته دسته شوق و چمن
چمن اشتیاق که سوسن زبان از بیان آن عاجز است ارمغان بزم سعادت
گلشن نظر عنایت گلدسته گلبن وداد و سبزی رقیمه مسرت ضمیمه که از دست چون طره بنفشه

[illegible]

عطر بیزی مینمود و بیانش مانند چهره گلرویان دلاویزی میکرد در هنگامی که نرگس وار چشم انتظار
گشاده بود و از غایت نگرانی چون عندلیب از فراق گل خار خار در جگر داشت
بدست شمشاد جلوه داری که پیک صبا از تیز رفتاری اوش رشک است چهره در رود و
افروخت بمطالعهٔ آن دماغ دوستان یکرنگ طراوت تازه گرفت و گلستان
خاطر محبان صمیم القلب گلگل شگفت انچه از احداث باغچه متصل باغ ثمرهٔ شجره
اقبال و نامداری میرزا گلرازی و طلبیدن اشتن بعض نهال مثل کیله و انناس و شفتالو
و انگور و زرد آلو و مثال آن قلمی بود حسب طلب حسب طلب درین باب لازمهٔ سعی و تلاش
بکار برده از قم اینکه درینجا باغی چنانچه باید نیست بنا بر علیه دست نیامد لیکن چون [illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر انچه آن [illegible] و [illegible] طلبید [illegible] از باغ [illegible]
نهال [illegible] طلبیده [illegible] [illegible]
از قسم [illegible] [illegible] طلبیده [illegible]
سنبل [illegible] نخواهند [illegible] [illegible] گل [illegible] غبار
خاطر نخواهند آورد اگرچه هیچ اخلاص [illegible] این [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] شد اما بر مزید احتیاط بقلم آمد و دستها متقضی آنست که همیشه [illegible] دایم
[illegible] خسته خاطر آن فراق را بمنزلهٔ داد و بیمزایان بادیهٔ اخلاص را مایهٔ صد [illegible]
تواند بود و معطر و معنبر دارند ریاحین عمر و دولت همیشه در بهار و از خزان آفت دوران [illegible]
بیت تا بود زندگی خضر بگیتی جاوید ٭ سبز بادا چمن عمر تو از آب بقا ٭ [illegible]
پنجم بخدمت سیادت و نقابت پناه میر محمد شاه مشتمل بر [illegible]

تحریر یافت تا رخش مهر در میدان نیلگون سپهر جهانگیر قضا در تگ و تاز است و سمند ماه
بجولانگاه چرخ کبود بتازیانه قدر در اهتزاز توسن جمعیت و آرام رام آن شهسوار شبرنگ
مروت سر خیل ارباب فتوت اختر منیر برج نقابت گوهر بی نظیر درج نجابت اتفاق دودمان
مجد و علا زبده خاندان عز و اعتلا باد و ازانجا که اظهار جوش و خروش باطن محبت مواطن شیوه ستوده
روزگار است مخلصان بی ریا را ازین [illegible] عار لاجرم عنان ادهم قلم را یکبارگی ازان وادی
معطوف داشته بشاهراه مدعا جولان می دهد که درین ولا از زبان حسن خان سوداگر ساکن پهلواری
ظاهر شد که عن قریب سوداگر چند راس اسپ از جنس کچهی بجنس پیش خواجه مشکی [illegible] ناظر سرکار نواب والا
جناب آورده از انجمله اسپی [illegible] مشاهده افتاد که الحق ایام چنان فرس خوش ترکیب [illegible]
[illegible] از زبان عربی و لسان ترکی ایشان آن شنیده
[illegible] چالاکی [illegible] گوئی عرفی شیرازی
[illegible] در صفت آن [illegible] غرق + [illegible] معج [illegible]
خواهند که [illegible] قیمتی آن عراقی [illegible] خریداری کرده و مردمان دیگر نیز خواهند
سوداگر مسطور [illegible] اسپ [illegible] اقبال [illegible] منزلت و لیو الصاحب
[illegible] از انجا که ولیو الصاحب قبله عاشق اسپ خوب اند
ان وقتی که [illegible] آن شنیده اند میسر باشد که اگر برابر طلا و نقره قیمت آن [illegible]
[illegible] آن زبده [illegible] عنایت در اسپ شناسی بهره دارند [illegible]
[illegible] اگر مسطور رفته اسپ را ببینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نموده
[illegible] بینند که بعد فرستاده آید و از راه عنایات دو صد روپیه و یک اسپ [illegible]
جنگلی [illegible] فرستاده اند شکر عنایات بجا آورد و ملاذا یکراس اسپ مخلص را نیز
[illegible]

مطلوب است و استماع رفته که در محلی که آن ملازمان باشند سی منزلک با بوغاز افغانی هست و صد
روپیه قیمت آن مشخص شده تحقیق نموده اگر بهانیا سبب بر نگارند زر و مرقوم فرستاده
طلبند زیاده هر چه نوشته فضول است مکاتبه ششم بخدمت دوست ممتاز یار
دلنواز مشتمل بر ملازم ترنم و ساز سازنده بزم قضا و قدر که بنغمه کاف و نون این
چندین زمزمه گوناگون برآورده مجلس نشاط اختراع آئین سخنوری و مبدع قانون نکته پروری
سرفرو حقیقه سنجان هنر پرداز میان محمد نواز ابیات بغایت آراسته واله نقد آرزوی بیکران
و شوق بی پایان که اگر این بیتوا آسا الها باد های ان ترنم شود بسوز صدای ازان باب و آواز
ازان باب بیرون نداده باشد پرده کشای چهره مقصود میگردد که برای آن ترنم سرای خرد
ظاهر و هویدا که دوستدار همیشه باد از تار دوسره عشاق در اشتیاق میباشد از ان
هنگام که بیرون و کلیان مطربان ساکن قصبه سرهنی نگر بحسب قسمت از بوخواه
نرنگ جدا شده آهنگ خراسان و عراق نمودند عیش و طرب دست بهم داده
و سنگ تفرقه که از جدا شدن اینها بر بربط نشاط افتاد چه گوید و چه نویسد از تصور ساز
اینها ماهی انبساط می برد و از یاد خنجری نوازی شان خنجر غم بسینه می خورم
در هر حال بسا رنگین و نهایت خرد آگین بودند که دارای جهان در عشق
امثال اینان بر روی زمین نیافریده چون از شقیان این موسیقی یکی
موافق مرضی پیدا نشود شنیده شد که بلال نامی مزمار نواز که تار دو سره دو تار
دارد و برده بم زهره را بر رقص سماع در می آرد و در ستار نک پور میباشد و سابق ایاء پیش
آنشریف بجهت و آرام لورگی رام قاصد را با مبلغی راه خرج و یک جامه پیشاوری طلب
او فرستاده شده بود از ناستی راه برگشته آمد الحال که خاطره طرف بر طرف شده

میرسد آمال که آن باریک بین معانی وجه مرسوله رسانیده اورا روانه این صوب نمایند و یک تنبور
خوش اسلوب اگر بجنگ افتد خریده ابلاغ دارند زیاده بجز شوق چه نویسد مکاتبه رقعه هم
در خدمت سیادت و رفعت پناه صفوت و نجابت دستگاه زبده دقیقه سنجان
معنی شناس میر محمد عباس از طرف محمد قاسم مشتاق تلازم طور مسطور گشت
بیت جان با من سینه ریخ تو فا شده وار ؟ سالها شد که میکند کوکو
تمنا می لقای آن صلصل شاخسار دانش بر زوهی عندلیب بوستان والا
شکوهی شایسته دین و دول پسندیده حضرت عز و جل نه بدرجه ایست که حمامه نامه بسوی آن
بال و پر گشاید یا طوطی زبان در بیان آن زبان آوری نماید بیت از شرح شوق آتش در برج الا
افتد اگر غم نامه بجر تو بر بندم ببال او کو طالعی که به ببری آن سعادت مواصلت که چون عنقا
نایاب است کبوتروار بربام مشاهده پرواز کند کجا بختی که بساعدت آن شرف ملازمت کمانند سیمرغ
انجمن نیاست چون مرغ دست آموز در دست آید بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد از انجا که این دولت عظمی بزور و زر میسر نیست و شرح شوق
آن بقلم و زبان متعسر تا گر بحصول آن بفضل خداوندی و دریافت آن بضمیر آن تدبر و گو
خردمندی حواله نموده بمطلب می پردازد که در سالگذشته شیخ حسین نامی چند دست چرخ
از کوهستان مورنگ آباد درین سرزمین آورده بود و بتهار و جله با الغافی میرزا کافی که
خدمت میر جری اینجا دارد و از هنگام بانگ خروس تا نزدیک شدن آفتاب طریق ظلم و بیداد
می سپارد و بزور پنجه حکومت چون شاهین چنگال تعدی دراز کرده آنچه طیور برای قیمت
از گنجشک مصعوه گرفت و هر چند در نجاه ؟ مشار الیه گفته شد و لیکن چون قطره غش
از باده غفلت و غرور مشحون است هیچ بخاطر نیاورده از آن باز بقول آنکه بیتی انجا

دگر هوشمندان رفتند چو آوازه رسم بد بشنوند اجدی از سوداگران و صیادان ان
درین دیار نرسیده و مرغان کوهی از قسم باشه و بیسره که خود درین جانوران
نیز کسی نیاورده و از انجا رغبت دوستدار بر طیور شکاری بسیار است لهذا اینم را بنام سرکار
خود برای خرید جانوران بجانب راجپور فرستاده طرفه آنکه امسال از آن
از تعدی فوجدار آن ملک ویرانست غیر از زاغ و زغن و جغد بدین وران مکان
بی نیل مقصود برگشته آمده هنگام مراجعت دو شیارک گویا از معظم آباد خریده بطریق تحفه پیش
خیراندیش آورده و حال آنکه از بیم رسیدن از قسم طائر انشراحی بخاطر [illegible] اخواه و انگشت
بیت ماهی صد [illegible] ریحان پیش بلبل نخواهد خاطر کش جز نکهت گل دوست نوازا شنیده
که شیر شکاری از ساکنان قصبه یوسف آباد عرف چڑیاکوٹ دو دست جره کوهی
که از تیز پروازی کلنگ سرخاب را چون تیهو و دراج می رباید [illegible] مرغ آن
خشم [illegible] آن سرکار [illegible]
مشا [illegible]
گردید [illegible] و گاهی [illegible]
ساخته [illegible] ازین نواحی [illegible]
[illegible] بطریق الغام [illegible] بسیاری
صبا یعنی قاصد تیز پا خبرت احوال خیر مآل گوش مخلصان یکتا که قمری [illegible] طوق
گردن جان دارند میرسانیده باشند که دل اتحاد منزل که از غایت نگرانی و انتظار چون
برخود پیچید طاوس وار برقص انبساط درآرند کلاه جمعیت و شادمانی [illegible] تا رک
زیبنده باد مکاتبه هشتم بخدمت معدن اشفاق شیخ عبدالرزاق مشتمل بر الزام

بیت آورد صبا نامه مشکین رقمت ❊ شد مرغ جان تازه ز رشح قلمت ❊ مکاتبه مسرت

عنوان و مراسله عشرت نشان معه دو تهان پارچه کتان برتو حلول افگنده چهره دوستان که

از درد جدائی آن معدن نیکی و نیکرائی چون سر سبز زرد بود و لبسان گل معصفر سرخ

گردانید مرقوم بود که محمد ابدال مقدم موضع کزال ملتجی برآنست که چک ابده موضع بکو

بدستور سابق حواله او باشد ملا ذا فقیر گفته سامی را مقدم دانسته انچه ایما بود بالرأس والعین

میکرد اما شنیده باشند که در سال گذشته مقدم مذکور آن چک را بالقرار بالمناصفه کشتکار

کرده جنس شالی و شاخ و امثال آن هرچه [illegible] شده قماش [illegible] کار [illegible] ساخت [illegible]

[illegible] نرسانید و هنگام تقاضا از [illegible] گاهی عذر [illegible] گاهی آفت [illegible] حواله

بوده آتش در خرمن اعتبار خود زده و برای [illegible] مقدم [illegible] میشود و [illegible] گذاشته خود

[illegible] چون حقیقت [illegible] دغاهای [illegible] کنید [illegible] معلوم شد لاچار چک

مرقومه بالقرار [illegible] [illegible] حال از [illegible]

[illegible] سال هر کود [illegible] نیار [illegible] تفاوت [illegible] حواله [illegible] و بنابر مرید [illegible]

[illegible] بالضافی [illegible] گرفت [illegible] نگذرد باز حواله آن مرد دغاباز

[illegible] نمود لیکن چون آن ملا [illegible] نوشته اند قطع نظر از مقدمه سابق اگر [illegible]

[illegible] غفلت [illegible] دست [illegible] از [illegible] برآید چک دیگر حواله او کرده شود

[illegible] که بعد [illegible] بدون [illegible] کسان مخلص [illegible] نبیند از دو [illegible] جنس

[illegible] و غیر آن هرچه [illegible] سالم برساند و اگر بار بهمان نوع سلوک کرده

[illegible] سهو [illegible] بکسال [illegible] افتاده و مقدار [illegible] نخواهد شد

[illegible] را یاد [illegible] هرچه [illegible] بعمل آرد [illegible] برادر [illegible]

شیخ فتح محمد مشتهر تلامذه گنجفه تحریر یافت خداوندیست که تاج محبت در جهان
بر تارک بندگان خاص نهاده شب تاریک آنها را بنور عشق روشن تر از
شب قدر و لیلة البرات گردانیده برادر بجان برابر و سعادت اثر نادر العصر
شمیم لیاقت آب گوهر صداقت را سرخ روی دارین دارا و قصه پرغصه مهاجرت و دوستان
درد انگیز مفارقت هر چند که از مکنون دل بیش بر می آید کم بر روی تقریر می آید
آری نغمه سرایان چنگ مؤانست گفته اند بیت ز تنگنای حرف نیاید بیان شوق
زبانست که حرف و لفظ حکایات دیگرست ٭ ناگزیر این دل سوخته لب از قیل و قال
دوخته برین می رسد که از زبان اعزی غلام نبی ظاهر شد که آن برادر بتوفیق خداوند اکبر
دست از ارتکاب نهی منکر که طریقه ضلالت کیشان ابتر است باز داشته را معروف
پرداختند و خانه دل را از قماش لهو و لعب خالی ساخته باستماع این مژده جان افزا
نشاط و شادمانی دست داد الله تعالی جمیع مسلمانان را بر احکام شرع الله موافق دارا و عزیز من
حالا که بر صراط مستقیم و جاده قویم نهاده اند آنچنان جهد و جهد بکار برند که جز طاعت
و عبادت الهی سر و انشوند و یکدم سوای یاد حضرت صمدیت خرج نگردد بیت غافل
احتیاط نفس یک نفس مباش ٭ شاید همین نفس نفس واپسین بود ٭ و هر چند در انشاء طلب مقام
یاس رو دهد نباید بمقتضای لا تقنطوا من رحمة الله نومیدی که فحش است در
حریم خاطر راه نباید داد بیت چو یعقوب ار دیده گرد سفید ٭ بترم ز دیده ... نومید
آری سالک را درین راه اغلب حال قبض و بسط طاری می باشد پس در حالت قبض
نظر بر فیض حق باید داشت بیت چه گردد کار مشکل منشو از حق نا امید ٭ که تیغ تا سر
اسمعیل بهر امتحان باشد ٭ و همچنین سالکان طریقت گفته اند که طالب صادق

که بند گر نفی و اثبات ساحت خاطر را از خار ما سوی الله بپردازد و از خود بینی که بسیاری نرد آن
بالا دست را زیر دست گردانیده پاک و مصفا سازد تا لی الحال هیچ آفت در حریم قدس بار نیابد
و آفتاب عنایت کبریائی بر کلبه احزان او بتابد بیت بکن بیرون ز دل هر ما سوا را
بیابی آن زمان سرخدا را مکاتبه دهم بخدمت معدن نیکی و نیکنامی
مخبر ذریع معارفت دوستکامی ملا زالی اشکل مشفق بیدل شیخ محمد جعفر
مشتمل بر تلازم شطرنج تحریر یافت بیت از چه مشغول کنم دیده و دل که مدام
دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد از دست برد فراق چه نویسد صبر و شکیبائی
را که متاع خانه دل بود به یکبارگی غارت ساخته و این بی قرار را از بساط
انبساط از عاج کرده در شطرنج انداخته متفق علی الاطلاق گردن مهره
فراق بشکند تا من بعد رخ به مجموعه دوستان نکند و بفیل بندغم فرزین بند بساط مخلصان
مخلصان را شکست ندهد تا حصول مقصود این محمود لی بود که عبارت از دیدار آن نهانی
شیئت فوت وجود است الواسع کتابت مسرت آیات مفتوح دارند که بحکم المکتوب
نصف الملاقات باعث تسکین این مسکین تواند شد استطوار احوال بر قیمه نیاز محمد شهباز
پیاده سبیل غریبی و نامرادی و سوار بر توسن راست بازی و نیک نهادی است و تا وقت
در هر مجلس که قصه داشته یا در بساط خاطر مانده نه بار خاطر از آنجا که پادشاه حقیقی تقدس و تعالی قامت
باکرامت را الخلعت قدر دانی و فیض رسانی زیبا گردانیده یقین که درباره آن مهربانی که از توجه
و مهربانی مبذول خواهد شد که پریشانی احوال او بجمعیت و کامرانی مبدل گردیده باعث ممنونی
مخلصان ضمیمه گردد زیاده چه ترقیم نماید تا عرصه فلک بانجم و بسیط زمین بمرد و مه زینت دارند
مجالس [illegible] مقدمه الجلیس مردمی و مروت ابنا بیشتر از سبحون از [illegible] منتظم گردد

[illegible]

فردوس و مضمون باد مکاتبه یازدهم مشتمل بر تلازم برشکال تحریر یافت
گشت انسانی و آمال آن مجموعه فضل و کمال برگزیده حضرت داور میان
دلاور آبیاری حضرت باری سرسبز و بارآور باد بعد از عیده و افسرده
تحیات مکاشره واضح و لائح گردانیده می آید از آن ساعت که حجاب دوری و لقا
مهجوری در میان آمده اشک چون زیبا در جوشش است و دل مانند رعد در خروش
شراره فراق برق وار از سینه میخیزد و آه غم از جگر چون صاعقه از آسمان میریزد بیت
رفتی و در فراق تو چشمم ز گریه گشت + چون ابر نوبهار سیاه و سفید و سرخ + از انجا که بعد
ازین تاب دوری تنهائی و طاقت الم جدائی نیست رجاء واثق از آن دوست صادق
آنست که به وفق وعده زودتر مراجعت نمایند تا احوال بیتابی چنانچه بقلم آید بچشم خود بنگرند
بیت گهی ابر تر و گاهی ترشح گونه گرباران + بیا در چشم من بنگر هوای برشگالی را + دیگر مخفی نماند
که در شهر لاصلاح سرمایه تقوی و صلاح میان محمد صلاح بر آن مقرر شده که متصل دروازه
مسجدی باید ساخت و فاتحه کتاب اخلاص میان فتح محمد را که تاب استغنا غبار هوا و هوس
فرو نشانده چون قطره نیسان در صدف عزلت جا گزیده اند تکلیف باید داد که در
همین گوشه استقامت گزینند باید که آن سرمایه صدق و یقین این مراتب را بامشـ
ظاهر ساخته همراه بیارند مکاتبه دوازدهم بخدمت نسخه کتاب
اخلاص خاتمه باب اختصاص بیاض چهره فطانت و خرد سرا
میان شیخ سنائی مشتمل بر تلازم کتب تحریر یافت صحاف کتب خانه
آفرینش که بحکمت بالغه اول نامه عشق ترتیب داده بترکیب نسخه عالم پرداخت و دل آدم
خاکی را در شکنجه درد کشیده در شکل آئینه سکندری ساخت اجزای وجود آن مطلع

اسرار قابلیت نور حدیقهٔ کامگاری نور حدقهٔ نامداری زبدهٔ ارباب عطاف و
...جاب الالات غواص قاموس دانائی و عیار دانش و بینائی را شیرازهٔ صحت و توانا
...راد بعد از جهان جهان شوق که مختصری از آن مطول در میزان تقریر آورده نتیجه
...ز عالم عالم اشتیاق که مجملی از آن در دفتر تحریر نگنجد برای گزیده و عقل پسندیده
...سیده نماند که نفحات بوستان خلت و وفاق بعد از دیری بمشام مشتاق رسید
...ی او سکندرنامهٔ آن نزهة الارواح که تحفة الاصحاب و روضة الاحباب به از آن نتواند
...سیده خارستان خاطر را چون باغ ارم بهارستان گردانید و عندلیب باطن را مانند گل
...ع شگفتگی و نشاط بخشید مصرعه ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
...در باب خریدن نسخهٔ احیای علوم مرقوم بود بهار دانش و آگاهی سلامت اگرچه صحاف
...لکهنو و سه جلد این نسخه هست اما از آن جهت که غلط دیده و بدخط واقع شده خرید نکرده
...ش در همین ایام رفتن خیرخواه همراه بحر الحقائق و کنز الدقائق حضرت جیو سلمه الله تعالی
...ب پشت بهشت شاهجهان آباد اتفاق افتاده در آنجا عبد الحکیم نام صحافی که زبده
...کتب هفت اقلیم در خانهٔ او توان یافت از آشنایان فقیر است انشاء الله العزیز
...د وصول بدان مقام اگر نسخهٔ مذکور که بحسن خط و متانت عبارت گلدستهٔ محافل و در مجالس
...رفت او خریده در خدمت آن مصباح شبستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت ترقب که
...برین منوال تا حصول مواصلت کیمیا سعادت گلستان دوستی و چارچمن یکجهتی را بنجات
...حاب شادمانیهای مرغوب و الارقیمهای مفرح القلوب سرسبز و شاداب دارند
...باده چه تصدیعه دهد ابنایت حافظ حقیقی سایهٔ سحاب همایون یعنی دولت
...روزی باد مکاتبه [illegible] سراسر بیت

عطوفت آگین شیخ محمد امین عامل فیروزآباد مشتمل بر تلازم جواهر تحریر یافت باز از فصاحت
و بلاغت از جواهر سخن آن مروارید درج نکته پرور رسید و لعل معدن معنی طراز
فص خاتم بهروزی نقش نگین فیروزی تیز و پر رونق باد از درد مهاجرت و شدت
مفارقت چه بر طراز د که ازین غم دل چون ماهی در شست بیقراری گرفتار
است و رخ مانند شاخ خزان دیده پژمرده و زار بیت بر سر من همچو
همان کرده ✣ که کند اره بر سر شانه ✣ از انجا که مقدمه شوق بعقیده تحریر آوردن
شتر را در سوراخ سوزن کشیدن است ناگزیر این مراتب باد راک طبع دراک حواله نمود
بر ضمیر آئینه نظیر واضح و لائح مینماید که مکاتبه مسرت التیام بعد تمادی ایام محبوب مولی رحم
وار و گشته چهره مهجوران را که بسان کهربا زرد بود مانند عقیق و مرجان سرخ گردانید
بحق خداوندی که بیچون است سوگند است که اگر بر لفظش اراده در شاهوار و یاقوت روح
خوانم رواست و هر سطرش را سلک لولوی آبدار یا کمراج سررشته جان دانم بجاست
آنچه از اراده تنبیه و از عاج نهمندار خیر و زاباد که از بد گوهری با ز لیساول ابلهیت
فراترک گذاشته شیطنت و گمراهی را شعار خود ساخته و در دل گوناگون حیله و فساد
می باشند و اینکه نظر بر بتر دراد و صلاح خواجه زمرد نیز برین است نگارش ید بیضا
نگین نگار شده بود و مهربانا رامی این عقیدت اثنا بحکم آنکه شیشه در نظر جوهریان بجز
خزف و دیبش دانش دور اندیش قدری ندارد و اما چون فقیر همین سررشته
مشک خود را کافور کرده و لالی احوال این حوالی را بارها با لماس امتحان سفته
ناگزیر حرفی چند تحریر می دراد و که بایں جمعیت قلیل با آن ذلیل که بسیاری از مخاذیل
رفیق او شده در آویختن مصلحت نیست و باعتماد سپاه این نواح که هیچ یکی از حکام
کنایه از جنگ کردن ۱۲

از رفاقت ایشان فلاح نبرده‌اند صلاح کار به بستن در اگر خواه مخواه اراده سامی برای خواجه کور
بر تنبیه آن مقهور قرار گرفته پس جوقی از مساوات بارها که هرکی در محاربت مرد و تن تن است مانند
نازنینان بلورین بدن طلبیده رفیق خود سازند با رفاقت این قسم ملکان و همراهی این نوع
مردان غنیم لئیم را هر چند که چون پیل مست در میدان در آید میتوان دندان شکسته و کفره
مجبوره اگر چه بیشتر از مور و ملخ باشد تا توان تیر از مور و ملخ توان شمرد و بده ... آن آن عزم
استیصال او خیال محال است که بخاطر عاطر رسیده و سودای دور از کار است که در باطن شریف
متمکن گردیده شیشه را بسنگ زدن و مشت را بسندان آزمودن کار ذی عقل نیست اگر انکلا ف
تنفته باشند که درچنین زمیندار پرگنه باری بامن یاری دارد و وقت کار لازمه مدد کار
بظهور نخواهد رسانید نقش بر غلط افتاده چرا که آن مکار اگر چه بحسب گفتار و کردار خود را بحلیه
راستی آراسته مینماید اما آخر حال از نیام بطون خنجر دغا و سنگین دغل از بغل سیه بر آرد
از حیله و فریب او طریق ایمنی نباید سپرد بلکه بسر او چه از او را عدوی خود باید شمرد و دو دیگیا
تسبیح سلیمانی و یک تعویذ سنگ یشم مرصع که طلبیده بودند مصحوب ... کهتری
ابلاغ یافته زیاده نیاز است ذکر مکاتبه چهاردهم بسود
آثار سعادت و ثمار برگزیده حضرت کریم میان محمد نعیم مشتمل بر ملازم
درم و دینار کثیر با یافت حقیر من اگر رای درشت داری دست از درم بر داری و
به دمی بی‌نیازی و استغنا را شعار خود ساخته از مال هر چه باشد بپاش و نجاکساری و نام آوری بر
در ... باش آنها که در دام دنیا و رعونت گرفتار اند به بیشتری ... ارزند
بلکه زشت است ... حرص ثروت و طلب جاه چون پیل سیاه رو سیاه دارند ...

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر ٭ بی عقل مرد آنکه بران مبتلا شود ٭ و بهمین اندیشه
هنرمندان گرانمایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم داشته و سیم این دنیا را
برابر نیم دانگ نمی شمارند و اشرفی و روپیه را مثل خرمهره بخاطر نمی آرند و حب مثقال آن
بقدر حبه در دل راه نمیدهند و درهم را بمثال درم سنگ وزنی نمی نهند و بهمین آن
بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نکرده و کدام در از سر بهر که بر ایشان نکشوده بلکه
آیندل طلب مال از آثار دنی است ٭ افزایش مال مایه کبر و منی است ٭ از کثرت مال بی نیاز
نشود ٭ مردیکه ز مال می نیاز است غنی است مکاتبه پانزدهم
بخدمت فیض منقبت صاحبزادهٔ والا جاه میان رحمت الله در تلازم پایان
مهربان فیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جان سپاری و انکسار
میدارد که در دو نامه والا باعث سرخروی این بی برگ و نوا گردیده و
پاندان نقره که امر شده بود صاحبان زرگران اینجا ازین جهت که برای بعضی نقره
با هم تراش و خراش دارند بلکهنو رفته اند بنابران لعل چند نمبرهٔ پالی رام زرگر
خیر نگر را که چون خود ذو الجلال او را در هنر خود دستگاهی کمال بخشیده
فرمائش نموده که پاندان خوش اسلوب که مرغوب طباع و قلوب باشند دو
بسازد و متعاقب که تیار می شود بخدمت و ارسال برکت ابلاغ میسازد
زیاده چه عرض نماید مکاتبه شانزدهم بخدمت
والا مقام شیخ محمد ناصر مشتمل بر تلازم عناصر التحریر یافت
الله تعالی ذوات شریف عنصر لطیف مشفق مهربان مکرم
الاستنان را از باد حوادث دوران دردا

جمیع حادثه

رقیمهٔ سامی و نمیقهٔ گرامی وارد گشته موجب آبروی خاکسار بیمقدار
گردید آنچه در باب آمدن عقیدتمند بی ریا ایما رفته بود امتثال امر را
سعادت دانسته میخواست که روانهٔ خدمت لازم البرکت گردد لیکن چون موسم
گرما که آتش از حرارتش وام میگیرد مانع آمده انشاء الله اول هنگام باران که فی الجمله
برودت هوا میشود بملازمت کیمیا خاصیت بهره اندوز خواهد شد بیت آنم بسر
کوبتو پویان پویان ؛ عشاق صفت وصل تو جویان جویان ؛ تا هو آلید ثلاثة از اربع
عناصر ترکیب پذیر است وجود فائض الجود آن یکتای دهر کون فیاض جهانیان باد
مکاتبهٔ مفید بهم بخدمت اعزی شیخ محمد شمس مشتمل بر تلازم حواس خمسه تحریر یافت
بزرگ‌ها سرا پا خیر بهاسلامت بعد از اشتیاق ملاقات بهجت آیات که زبان قلم
بیان آن عاجز است مکشوف خاطر خطیر گردانیده می آید مدتی است که خبر فرحت اثر سامعه
افروز مخلصان حلقه بگوش نشده و دقیقه دوستان یکدل بچاشنی یاد آوری حلاوتی
نیافته بر خلاف گذشته چشم از آن قرهٔ باصره فتوت آنکه تا لامسه آرزو به مواصلت سرسبز
نگشته است باید شامهٔ دوستی دماغ یکجهتی را به نسیم رقائم عنبر شمائم معطر و
سبز دارند مکاتبهٔ بیچد مسم بعین فرزانگی جبههٔ یگانگی سعید الانام
شیخ ابوالاب ساکن بلگرام مشتمل بر تلازم تیر و کمان تحریر یافت
فارس میدان یکتائی عندلیب ساخسار دانائی جبه دل صحیفه مردمی مرکز دایره همدمی
همواره از کشاکش چرخ کج خرام در حلقهٔ حمایت ملک العلام بوده بهم آغوش شاهد مرام
باشند بعد از دعوات فراوان و تحیات بی پایان مبرهن و عیان نموده می آید
که بندهٔ مهجوری دل چون احوال پیکان خورده گان بی سپر و هدف نخجیر گزنده

از نوائب هجران تن مانند چله نشینان زار و بضعف و لاغری کشیده آری هر کسی بهر دوستی خالص
دارد از ناوک فراق همین نوع خدنگ غم بسینه میخورد اما عجب است که با وجود اینحال الحمد لله خبر
بحال خستگان را که سهم بلا از قوس باطن بر [illegible] کرده در راه اخلاص قربان گشته چندان از گوشه
خاطر فراموش کرده اند گویا پای آشنائی در میان نیست و حال آنکه ارباب فتوت با هر که طریق
محبت میسپارند هرگز کسش جایز نمیدارند از انجا که رشته حیات انسان کوتاه و نا هموار واقع شده
و بسبب گردش آفاق ملاقات آنها کم و قضیه اتفاق می افتد معهذا اگر سبیل رسل و رسائل مسدود
باشد قیاس نمایند که خاطر گزینیان را از بند غم و الم چه طور رهائی روی نماید بر خلاف گذشته
ترقب آنست که بنگارش رنگین نامها که بضعف الملاقات موصوفست عیش و محبتان را دو فاکیش باشند
دیگر احوال اینحوالی از زبان سعادت آیات محمد [illegible] خواهد شد تا دل عاشقان [illegible]
مژگان کمان ابرو یافت سوفار مراد در ششت ایشان و ذره مقصود در دست آن زبده فطانت
اندیشان باد مکاتبه نوزدهم بخدمت منبع عطوفت عمیم شیخ محمد ابراهیم
مشتمل بر لوازم سیاق قادر علی الاطلاق که سایه عشا و روز [illegible] اشراق
حرفی است از جامه حکمت او و دو فقره از پایان موجودات رقمی است از قلم قدرت او
نایج مناهج اخلاق سالک مسالک اشفاق نسخه جامع انشا پردازی منتخب مجموعه الاعلام
باقی اعمال حسنات تتمه افعال صالحات محاسب حساب نفس الامری مدرک [illegible] خرد و ور
فروغ پیشانی کاملیت [illegible] چهره قابلیت را آنکه کمال [illegible] از قید [illegible] فهم بیرون
و اندازه فصاحتش از میزان اندیشه افزون متانت عبارتش کلام فصحا را سلیقه [illegible] البدیع
و حسن خطش خوشنویسان حال و استقبال را دستور العمل همواره از صروف آفات جهان
در امان و رشته کام بخش [illegible] دوستان [illegible] آرزوی ملاقات [illegible]

که اگر عرض ارض و دریا کاغذ و دوات شود برخی از آن حالات بیشتر بر صفحه آید
ورق انجساب از جمله بیان خارج است در سر رشته این باب از فهرست تحریر
فارغ محاسبان گیتی از ضبط این اعداد و نقش سنگها در مانده تحریر آن عاجز به نهایت
سیاق و سیاقتش معترف بعجز و قصور ناگزیر بعد عای باقی الضمیر می پردازد که مبلغی
بموجب اسناد حضور لامع النور در وجه یومیه افادت و افاضت دستگاه فاضل
العصر کامل الدهر شیخ ابو المعالی در پرگنه مالی مقرر است چنانچه در دستور العمل
عمال سابق ثبت گردیده و الآن کروری پرگنه مذکور که گفته غرض گویان که از
عمل و دستور واقف نبوده و مواسش مردم دیگر تفرق کرده میخواهد که بدینها و حجاب
گردانیده و اضرار به مردم گردد و چون استقامت اشرفا خصوصا بودن موی الیه در آن
آواره جا بلکه در تمامی آن اضلاع موجب کرامت و نشان برکت است رجای
بمجری دیگر از آن کرده باید رسانید نکند بازیافت آن اراده باید نمود بنا زمند به عرضه
بدفعات در پیشباب بکروری گفته فرستاد که حاصل اعمال سیئه ندامت است که شاید
از اعمال مذکوره برگردیده متعرض احوال غربا نشود اصلا بخاطر نمی آورد لهذا التصدیعه
میدهد که آن گوشواره جریده کاردانی این مراتب را که از اصل و فرع آن خوب مطلع اند
مفصل در خدمت وزارت و عوالی مرتبت عرض کرده پروانه عدم مزاحمت حاصل نمایند که بخاطر جمع
خرج باحتیاج خود نموده بدعاگوئی دولت ابد اتصال اشتغال دارد مهربانیها مقتضی آنست که تا انطوای طومار
دوری و انطفای نائره مهجوری طریق ابلاغ صحائف مسلوک دارند تا بوصول آن خواطر پژمرده
مخلصان که یکسر از سر نو بقا یافته بانواع نضارت و مسرت گراید و غم و الم مانند کاغذ و بکار
از طبق دلهای مهجوران بیرون آید تا دایره فلک در حرکت و بسیط زمین

زمین قرار [illegible] ۱۲

[illegible] صفحه که [illegible] حساب دانند ۱۲

[illegible]

... مراسلات است صفحهٔ خاطر بجائزهٔ نشاط مثبت باد مکاتبهٔ بیستم بخدمت ملا
مهربان شیخ محمد احسان مشتمل بر صنعت ایراد حروف تهجی که هر حرف ...... بر
سبیل تجنیس آمده بیت دو راز تو سراسیمه برزد و چراغم * بلی بزم تو خون میچکد از چشم ایاغم
الف قامت این گوشه گزین تنهائی از یار الم جدائی آن تاب مهر ارجمندی و ثاقب
سپهر بلندی مانند حلقهٔ جیم خمیده و حالت این ره نورد بادیهٔ آشنائی از شدت
هجران آن جمعیت بخش سراسیمه خاطران چون زلف خوبان پریشان گردیده جگر از
داغ که از هر بن مو خون می تراود و چون مرغ نیم بسمل در تپش و اضطراب است و
از درد که آه سرد و رخ زرد بران دال است شب و روز در التهاب و حسرت
... الو هر اشک پرداخته و جان متاع صبر و شکیب را بیرون ...... انداخته
کیفیت مفارقت و الم مهاجرت که کار این زار بی تسکین را بدم واپسین رسانیده
مفصل تحریر و تقریر نمی در آید بیت قلم برداشتم از ناصبوری * که شرح این دل پر خون
ولی زین قصهٔ دلسوز و جانکاه * قلم لرزید گفته چون نویسم * جامع المتفرقین
زود زود لطیفه انگیزد که حجاب مباعدت از میان برخیزد و بشرف ملاقات اشرف
... این همه شدت و کلفت برطرف شود بیت چو چنگ از هر رگ من نغمهٔ عشق
آگه بت افگند سر رشتهٔ وصل تو در چنگم * بالفعل از آن جهد نشین ابیات ترصیع
که بکیمیای یاد آوری صاد وجود این بی ریا زر گردد بیت لطف تو چو کیمیاست من
چو مس * هر مس که بکیمیا رسد زر گردد * اعتقاد من از زبان اخوی محمد طا...
ظاهر شد که شیخ محمد و غیره مدعیان دستار به محمد امان و شیخ برخورد اینکه
داده بران آورده بودند که گواهی دروغ داده حق خیر سگال پامال نمایند آن

...فع الخلق و جامع الخلق بالغ آمده آری سوای ذات پُر مهر آن ستوده دهر دران
شهر کیست که چنین عنایت [illegible] عمر گشت زار تاریخ مخلصان شاداب دارد فاعل حقیقی
[illegible] دولت آن مقتدای آفاق مردمی و مروت بدعای اعتکاف گزینان گوشه نامرادی یکه
بیفزاید ملاذا هنوز آن مخاصمان میخواهند که مردم دیگر فریفته زر ساخته بگواهی کذب و کلام
دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عمیم آنست که چنانچه سابق از منع و زجر آن اخبار ایشان
آن مجموعه دست ازین منصوبه پریشان کوتاه داشتند اکنون نیز معمول نمایند که طریقه
باطل بگذارند [illegible] که [illegible] ارباب حق آخر مهلک مبطلان میگردد بیشتر چه نویسد همواره
یار چشم بخت بیدار باد نوع دوم در مراسلات مراسله اول
مشتمل بر تبریک الف وصول مکتوب مرغوب معدن یکجهتی و خصوصیت مجموعه خلت و دوستی
و فتوت شیخ رحمت موجب بهجت و مسرت گشت بجهت قبول کردن نسبت ستوده
سیر فرخنده رو [illegible] مهر و عصمت عموی خود که مرقوم قلم عنبر بار رقم نموده بودند در جواب نوشته بشر
قبول کرده منجم طلبیده پرسیده شد ساعت [illegible] روز سعید و همایون گفت بر طبق شریعت
[illegible]ی و سنت مصطفوی بروز مذکور قدم به نسبت مقرر کنند مراسله دوم مشعر بر تبریک
زیارت صراف خزینه ازل خازن گنجینه لم یزل نقود و نفیس عشرت و شادمانی
بجائی [illegible] نوادر کامرانی در کارگاه آن مجموعه شرائف انسانی جامع کمالات [illegible]
[illegible] سید دهر یگانه عصر شیخ محمد ضیا موجود و مهیا دارد شوق دیدار فرخنده آثار را
[illegible] و آرزوی لقای فرحت افزا بغایتی [illegible] بیت شمار شوق ندانسته ام که
[illegible] بیت [illegible] جز اینقدر که [illegible] سخت آرزومندت [illegible] ایزد متعال زود دیدها میسر آید ملاذا
از ان ایام که این مستهام در لکهنو رفته از السنه عوام مسموع گردید که رفعت و عوالی منزلت

شیخ شرف الدین را خدمت امینی و فوجداری چکله کوره و دیگر متعلقه بتعول دو گلزار سرکار
عالی متعال مقرر شده از حرم اینکه افواه عوام را اعتماد نشاید کرد امیدگاه اخوان شیخ رحمت الله
هوشمند ... علاء شده بجهت تحقیق آن در خدمت حقایق و معارف آگاه افادت دستگاه
میان نور اسد که عوالی منزلت او در خدمت ایشان اعتقاد تمام است فرستاد مشار الیه
قلمی نمود که آنچه شنیده میشود مقرون بصدق است از آن هنگام تا اینوقت که دو ماه
گذشت لیل و نهار در انتظار اثری از آن مقدمه ظاهر گشت از آنجا که مروت
و عوالی دستگاه شیخ سعد الله صاحب اکثر طرف ایشان آمد و رفت و آرند توقع که
آن سر حلقهٔ عالی رایان یکی از آشنایان خود را مرقوم نمایند اگر کیفیت دستگاه
شیخ معز الیه تحقیق کرده مندرج سازد زیاده چه نویسد هر اسله ... مشعر بر برکت
تا از طرف شیخ محترم تحریر یافت نشاط خاطر و انبساط باطن و ظاهر آن برگزیده
انفس و آفاق عنوان صحیفهٔ وفا و رفاق سالک سبیل معاشی هادی طریق
خدا و اسی ملاذ دقایق محمد صادق روز افزون باد شرح شوق آرزومند
دیدار فرخی آثار که مانند حسن اخلاق آن مقبول بارگاه علی الاطلاق پایانی ندارد
مشوف خاطر خطیر گردانیده می آید در آن هنگام که آن سرمایهٔ فضل و کمال
دیدن محبان وفادار آمده کلبهٔ احزان این نحیف را بنور جمال شریف منور نمود
این ره نورد بادیهٔ اخلاص و میان آن قدوه دانایان معنی طراز عهدی شده بود که
اوایل هنگام بهار که فراش باد صبا بساط زمین را بفرش زمردین بیارآید
و مشاطهٔ روزگار شاهدان چمن و نورستان گلشن را بحلهٔ سبز بیاراید بعزم سیر اول
بکلبهٔ این داعی بانجیر رسیده بعد از آن بسیر و صلاح محبان یکرنگ دیگر باشد گلستان ...

معطوف خواهد شد لهذا الحال که موسم بهار در رسید یاران صادق الوداد بر طبق وعده
قرار داد مهیا شده جویان راه آنحضرت آگاه اند مامول که زود و بقید قدم نشاط لزوم
گردانند و یاران جانی را از نگرانی وا رهانند و اراده مخلصان همدم بر آن مقرر شده
که بعد آمدن آن معدن اشفاق اول قدوه درویشان آفاق شاه عبد الرزاق را
که جناب [illegible] و دل شناسا از شغل این دار فنی سواسا کناره گرفته در موضع بانسا بذکر
حق و یاد صانع مطلق مشغول اند باید دید و گل فیض از آن گلشن الوان باید چید
بعد ازان اگر صلاح آن سرمایه صلاح خواهد بود جانب قصبه بیلون روانه شده مرشد
کامل هادی آگاه دل زبده عارفان حال و سلف شاه اشرف سلمه الله تعالی دیده
فائده کونین حاصل کرده شود و السلام مراسله چهارم به برادر ستوده صفات
سرمایه جان و دل محمد عاقل مشتمل بر ترک تاخیر یافت برادر عزیز
وافر تمیز محرم اسرار حقیقت واقف غوامض طریقت بهر چه شاید محظوظ و از آنچه
نباید محفوظ باشند بعد از مراتب شوق که ما فوق آن متصور نیست مخفی نماند شنیده
شد که آن برادر فرخنده فرجام در آن هنگام که این فقیر وطن [illegible] بود در خلوت
نشسته و در بر روی خود از جهان بسته بود و در قصبه [illegible] مانده بودند و [illegible] آنکه
باینجانب آگاهی و هند باز راهی شدند ازین معنی بسیار تاسف رو می نمود زیرا که
صحبت محرمان همراز و ملاقات همدمان دمساز مخل و مانع خلوت نیست چنانچه گفته اند
بیت خلوت از اغیار باید نی ز یار ÷ پوستین بهر دی آمد نی بهار ÷ بهر حال بعد ازین
هرگاه بیایند فقیر را در هر حالی که باشند اطلاع داده بملاقات بهجت سمات خود مسرور سازند
بیت بهل عمر ملاقات دوستدارانست ÷ چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها

مراسلهٔ پنجم بخدمت ولیٔ برکت مخدوم عالی شیم حافظ ابو القاسم
مشتمل بر ترک جیم تحریر یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات آن نوربخش ابرار
و دین زینت افزای بزم یقین فروزندهٔ شمع علم و کمال فرازندهٔ لوای حلم و افضال
ظلمات قلوب را آبحیات تاریکی خاطر را مشکوهٔ درّ یکتای فصاحت گوهر گران بهای
کان بلاغت سر آمد دانشوران باریک بین سرگروه دانایان دقیقه گزین را در حفظ
و عنایت خویش داشته فیض بخشای عالمیان داراد بعد تقدیم آداب تسلیم که شیمهٔ
معتقدان صمیم است معروض رای رزین و خاطر مهر گزین میگرداند که قبل ازین فضایل
و کمالات دستگاه میر اسعد الله نوشته بودند که قبلهٔ ارشادان راسخ الاعتقاد و کعبهٔ [illegible]
واثق الانقیاد منازل شناس عالم قدس حقایق دان معالم انس قطب [illegible]
خورشید فلک معرفت میان صاحب سلمه الله تعالی البر غنی در فرخنده [illegible]
قطع منازل و طی مراحل نموده شانزدهم ذیقعده بلدهٔ دهلی را بقدوم میمنت لزوم
رشک گلستان ساختند و عنقریب بخیر و خوبی عنان انصراف بطرف بلدهٔ لکهنو معطوف
میسازند بارها تا حال که مدت دو ماه گذشت نسیم خبر ازان گلشن فیض نرسیده در [illegible] لاکن
سای [illegible] تکیه اتفاق افتاده مصدع میگردد که اگر کیفیتی تازه ازان آستان فیض
رسیده باشد ارقام فرمایند که خاطر عقیدت ماثر بانگرانی است زیاده ابرام نرفت

مراسلهٔ ششم به زبدهٔ دوستان سینی ریا محمد ضیا مشتمل بر صنعت ترک
حا تحریر یافت مخلص پرور دوست نواز مراسلهٔ ابتهاج بخش بدست
[illegible] شیفته [illegible] دود افروخته کلبهٔ تاریک دوستان ضیا بخشید آنچه از [illegible]
شیخ امین که این اخلاص گزین ارسال غلهٔ [illegible] متعلقهٔ خود [illegible] معاش [illegible]

که در ده هواخواه است منید بود مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردیده بود مهربانا
مالیت غیریت این داعی بالخیر متعلق نیست لیکن کیفیت اینست که در حین آل نام
زارع آنجا بهفت روپیه سابق دستگیر من الیه داده بود و ازینجهت که دهقانان
ایشان با وجود انقضای وعده در ادای آن اهمال میکردند علاوه این فصل عوض
خفیف خود نگاهداشته دربن صورت تقصیر فقیر نیست توجه نموده مومی الیه المعقول فرمایند
که زین او بدهد و غلهٔ خود ببرد و عبث مرد آدمی را بدنام نکند زیاده زیاده است
مراسلهٔ هفتم بشریعت و فضیلت پناه قاضی قصبه بریلی مشتمل بر ترک خطا
تحریر یافت انجمن شریعت غرا و محفل ملت بیضا بوجود شریف و عنصر لطیف
نسب دیوان عدالت زینت افزای ایوان نصفت عمدهٔ ارباب اسلام و ایمان
اسوه اصحاب صدق و ایقان حامی طریقت نبوی و شریعت مصطفوی حضرت ایجی
رونق گیر و جلاپذیر باد بعد تمهید مراسم عقیدت و تشئید لوازم عبودیت معروض رای بیضا آفتاب
ضیا میگرداند که حامل عریضهٔ نیاز محمد علی یک منزل حویلی در قصبه بریلی دارد و سید
عبد القوی ساکن قصبه مذکور بتغرور جاه و ثروت او را ناتوان و کم قوت شمرده بزور بر تسلیل آن
بیجا کرده رجا آنست که درین باب توجهی مبذول گردد که دست متعدی کوتاه
این مرد مظلوم بیمن توجه شریف بحق رسیده بشکر سامی رطب اللسان و عذب البیان
باشد و دولت جاوید غلاسی کناد مراسلهٔ هشتم بملاذی استظهاری
مبان نیشاپوریت الله مشتمل بر ترک دال تحریر یافت ملاذا معاذا بوصول ملاطفه
ملاطفه ریاض اخلاص محبان سراپا اختصاص نضارت پذیرفت و خارستان خاطر محبان ظاهر و باطن
بهارستان گشت انچه برای ساختن عمارت متصل محل خواجه ابنیات اشارت رفته استطها امکان قابل حویلی

زیرا که بموسم برشگال رهگذر آب تمام شهر همان طرف است پس ساختن خانه بر سبیل گاه
کار عاقلان آگاه نیست بیشتر اختیار است العاقبة بالعافیة مراسلهٔ [illegible]
مشتمل بر صنعت ترک زال تحریر یافت از دو مثال و او نهال آن رهنمای قبلهٔ تحقیق
هادی آگاه دل ناسکان کعبهٔ توفیق برگزیدهٔ توفیق حاجی حرمین الشریفین حاجی محمد حسین
کامیاب مطالب دارین و مآرب نشأتین دارا و از صحبت وافی برکت آن سرچو نوس
لم است و زبان قلم در بیان آن ابکم لاجرم انجذاب را حواله و چه کان هر دوان نموده
مشتوف دل فیض منزل مینماید که باستماع مژدهٔ بهجت افزا نوید نشاط پیرای تشریف آوردن در حوالی
شریف بخدمت خان والاشان و مشمول شدن بعواطف بیکران هزاران هزار انشراح و
شادمانی اندوخت و در باطن اخلاص مواطن صد جا شمع کامرانی افروخت الحمدلله که
آمدن سامی بقرب جوار واقع شده چشم اخلاص آنست که همیشه بنگارش نامجات بهجت آیات
یاد فرما باشند مهربانا افادت و افاضت پناه فضیلت و کمالات دستگاه شیخ نور احمد
به تدریس علم دینیه در قصبهٔ دیوگام قیام و باهتمام دوستی تمام دارند و حکام سابق نظر بر
استحقاق ایشان برای خرج طلبه و درویشان که اکثر تدر و اردهٔ آن زبدهٔ فتوت کیشان
وارد میشوند یومیه بر محال سائر قصبهٔ مذکور مقرر کرده بودند و الحال که برگشته مرقوم نجابت
موی الیه نخواه گشته خان مشار الیه نیم روپیه از آن یومیه کم کردند از انجا که باتفاق
حسنه استقامت تشریف دران سرکار صورت گرفته و نیت فیض طویت بتوفیق ازلی
در سر انجام مهام کافهٔ انام مصروف ترصد آنست که هرگاه قابو دست دهد از سعی و کوشش
بکار برده روزینه مسطور بدستور سابق بحال کنانند زیاده ازین اطناب
گستاخی است مراسلهٔ بخدمت خان والاشان فخر الدین خان

[illegible]

مشتمل بر ترک اخر یافت عنایات الهی و توجهات شاهنشاهی شاملحال شود
تا آن قطب فلک ابهت و هوشمندی ناهید سمای حشمت و بخت بلندی ناصب
اعلام ایالت ناظم مهام مبالغت اقبال و معالی پناه شوکت و عوالی دستگاه
خان منیع الشان مخدوم مخلصان باد بعد تبیین اشتیاق صحبت لازم البهجت که بقلم
نمیگنجد مشهود باطن فیض موطن نموده که اخلاص صمیمی از خدمت دیوانی صوبه الهآباد
آمده دستگیر و سالک پیشگاه خلافت و جهانبانی مانده و بعد از آنکه حقیقت دین و دنیا
بنده من کل الوجوه پیش متصدیان سده سنیه بوضوح پیوست بخدمت دیوانی صوبه
ملتان خلعت عنایت پوشیده داخل صوبه شده بنظم مهمات آنجا مقید گشت خان
بلندمکان سلامت بنده زاده محمد تقی بجهت شادی کتخدائی خود عزیمت وطن از
چون آن نواحی بآن عوالی پناه مقرر است لهذا مصدع اوقات سامی میگردد
که بجهت مطلبی مقصدی که مخلص بآن شوکت پناه تصدیع دهد توجه مبذول خواهند
داشت ایام بکام باد هر اسلئه یازدهم بخدمت صدارت پناه شیخ ابان
مشتمل بر ترک از مسند نشین چاربالش صدارت و اجلال و ساده آرای انجمن کمال
جوهر شناس مقیاس مضامین علما گوهرسنج قرطاس فضلا مصدر مکارم اخلاق مورد مراحم
همواره بر مسند صدارت و کامرانی جلوه گر باشند بعد دعای ترقی عمر و دولت و شوق
وافی بجهت روشن رای جهان آرای میگرداند که قدری وجه مدد معاش مشیخت و سیادت
پناه شیخ صدرالدین که با این اخلاص نهاد رابطه اتحاد دارند موجب فرمان عالیشان در
قصبه [illegible] مقرر است صدر سابق بنابر عنادی که بامشارالیه داشت در وا [illegible] تصحیح
[illegible] واغماض نموده شیخ مصدوره [illegible] است که برای مقدمه صدر تحقیق صدر الصدور
چشم پوشی

بر ... و درین اثنا خدمت صدارت این سرکار بآن صدر الصدور دولت و افتخار مقرر شده
باستماع ملتمسات فقیر سامی متوقف شده بخدمت گرامی میرسد مامول که توجه بر وجه
مبذول داشته به متصدیان بفرمایند که تصحیحنامه بمهر خاص بدهند و بعلت عدم تصحیح [illegible]
پیشین متعرض احوال این مرد مسکین نشوند ظلکم ممدود باد هر اسلهٔ و ازدهم
مشتمل بر ترک سین تحریر یافت آفرینندهٔ لوح و قلم آن عطارد فلک
خبرت و هوشیاری مشتری اوج رافت و کامگاری گوهر [illegible] جوهر
درایت و دانائی منتخب مجموعهٔ فطانت و بینائی راقم پیشانی اهلیت کاتب اوراق
آدمیت زبدهٔ نقدان عطوفت پیرای [illegible] را کامروائی مطالب محبان دارا
بعد تمنای مواصلت که مجملی از آن مفصل گذارش و نگارش نمی پذیرد و بمیزان بیان
گنجایش نمیگیرد بر ضمیر یگانگی تخمیر [illegible] باد که در [illegible] پروانه درگاهی بمهر نواب
جمدة الملک مدار المهام بنام وزارت و [illegible] پناه دارد گردیده که مبلغ مطالبه ذمهٔ [illegible]
درگاه خلائق پناه بموجب فرد علیحده بمهر صح وصول در آورده داخل خزانهٔ عامره نمایند
که ملاحظه شده [illegible] دفتر والا القلم داده اند و حال آنکه خیرخواه خوب
میدانند که زیاده از صد روپیه نخواهد بود بنابر آن مرقوم قلم محبت میگردد که این
مراتب را تحقیق کرده بنگارند تا معلوم شود که متصدیان دربار جهان مدار این
زر را از کدام بابت نوشته اند ایام شادمانی دیرپا باد هر اسلهٔ سیزدهم
بخدمت اخوت و عطوفت پناه شیخ عنایت الله مشتمل بر ترک سین تحریر
یافت جمعیت صوری و معنوی قرین روزگار خجسته آثار اخوت [illegible]
عطوفت پناه رافت و مکرمت دستگاه طراز آستین تلطف نگارگر بیان [illegible]
نقش و نگار ۱۲

منبع عاطفت و مهربانی مجمع مرحمت و قدردانی امیدگاه اخوان پناه برادران با و
بعد از ابراز مراتب آرزومندی و نیاز و اظهار لوازم عجز و انکسار مرفوع خاطر عاطر گردانیده
می آید که وصول مفاوضهٔ واجب التکریم و ملاطفهٔ لازم التعظیم که محتوی بر خیریت ذات
خجسته صفات بوده موجب الوف مسرت و باعث صنوف بهجت گردید آنچه از بستن بنا بدرستی
زمین متعلقهٔ محمد یعقوب که برای صحن حویلی مطلوب است و اظهار الیه به معمار که بر نقد رسید
آمدن زمین مصمم قوم حویلی بآئین پسندیده ترتیب می پذیرد والا کج میگردد مرقوم قلم خجسته رقم
گردیده بود مهربانا اگر موحی الیه زمین خود را بخوشی و رغبت دست آن گرامی منقبت
نماید پس بملازمان بفرمایند که وجه قیمت برسانند و این زمین را بستانند و در صورت
عدم رضامندی روادار غصب و تعدی نشوند که حسن عاقبت را زیان دارد و از
خانه پاک نیت حق تعالی سکنهٔ حویلی را راست و درست دارد که زیرکان گفته اند بیت
اندر وست چه میطرازی ؛ خود سازی به ز خانه سازی ؛ زیاده جسارت از حد ادب
بعید آمد اسلهٔ چهارم و سیم مشتمل بر صنعت ترک صاد تحریر یافت حکیم
علی الاطلاق آن مرهم بند جراحت دل خستگان گره کشای کار فروبستگان
سپهر حذاقت و بهروزی اسقلیبوس دورانی جالینوس زمانی یگانهٔ آفاق حکیم
عبد الرزاق را فرحت بخشای ارباب قلوب دارد بعد آرزوی دیدار میمنت آثار
و شوق ملاقات بهجت آیات که مافوق البیان است مرفوع ضمیر منیر نموده می آید از ان
هنگام که آن آرام بخش خواطر حزین از موضع سوریچ پور جدا شده جانب بلدهٔ لکهنو رفته اند از
احوال خیر مآل اطلاع ندارد و دل اتحاد منزل از نگرانی است چنانچه از جهت انتظار آدم را بجهت سامی
داده توقع است که بایهٔ قلم سلامتی ذات ابرکات دوستان مشتاق هم را خوش نموده

۳۶

وشاد کام دارند مهربانا محب زاده رحمت الله از آن وقتی که از بریلی در اینجا رسیده یکچندی

از موافقت مزاج بخوشی و ابتهاج بسر برده و الحال از ده دوازده روز بعول دل پیدا شده

ساعتی آرام ندارد و هرجا که دوای موثر ترکیب داده ابلاغ دارند که بتوجه اشرف بعول دل

او برطرف گردد زیاده ابرام نرفت مراسله پانزدهم بجذبات استعطاف

چند دم میر معصوم مشتمل بر تبرک ضیا و تحریر یافت ابواب بهجت و کشادمانی

اسباب مسرت و کامرانی برروی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آرای بزم نظم گستری

زینت افزای محفل هنرپروری شیرازه بند مجموعه سخن نخلبند معانی نو و کهن خاقانی عصر

فردوسی دهر کشاده و آماده باد بعد از اشتیاق وافی مشهود رای صافی میگرداند که نهضت

واقبال پناه نتیجه الامارت مرزا التماس که قدردان و معنی اساس اند و صاحب طبع و سخن

شناس بصحبت دانایان نکته تزئین و سخنوران دقیقه گزین میل تمام دارند و تا اینوقت

در هر مجلس که مذکور دانشمندی بمیان آمده برغبت کمال طلبداشته انواع رعایت

واقسام عنایت بجا آورده الحال که تاریخ نوزدهم شهر محرام الحرام است ذکر مسائل فقه درمیان

آمده فرمودند که اگر شخصی از اهل طبع این مسائل را در سلک نظم انتظام دهد بسیار خوب

است دوستدار جوهر لیاقت و سخندانی آن مجموعه دانش و معانی ظاهر ساخته

خواهان و مشتاق قدوم میمنت لزوم گردانیده چنانچه بشوق تمام خط طلب التماس

نموده مبلغ دوصد روپیه برای خرج راه نزد آن خرد آگاه فرستاده اند

آمال که زود دوستان تشریف آرند مراسله شانزدهم به میر محمد یقین دیوان

صوبه بنگاله مشتمل بر تبرک طالحستیر یافت وزارت دستگاه لطف پناه

ومعالی دستگاه بعد از سلام خیرانجام و اشتیاق تمام مکشوف آنکه در این ولا از وقایع

[illegible]

از وقائع صوبه بنگاله بعرض اقدس اعلی رسیده که بسالت و ایالت پناه بشارت خان
قلعه موضع سرهی نگر متعلقه زمینداری سمرهی سعد را محاصره کرده بعد محاربه بی پایان
و ترددات نمایان مفتوح ساخته و زمیندار مرقوم را با بسیاری از متمردان آن قوم سرکشان
که رفیق و نوکر او بوده‌اند بقتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد باقر وکار سوانح نگار آنجا در افراد
علیحده سوانح معروض داشته که زمیندار راجه رام نام از معاندان آن نکوهیده فرجام احوال
و عاکرده از هم گذرانیده و بعد کشته شدن او کسان خان مشار الیه آن قلعه را در تصرف انجام
خود در آورده‌اند حکم مهر جهت فرمان محکم قرار یافت که بنده درگاه خلائق پناه بآن وزارت
و معالی دستگاه بنویسد که مقدمه فتح قلعه که در قتل آن مقهور واقع بنفس الامر بجناب عالی
مآب معروض دارد باید که موافق یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آرند العاقبة بالخیر والعافیة هم اسلامیه
مقصد هم بخدمت مجموعه فیض و فضل شیخ ابو الفضل مشتمل بر ترک طلا تحریر یافت
مهربانا مطاعا وزارت و معالی پناه دیوان صوبه احسن موازی یکصد بیگه زمین از پرگنه
مهرا فوان بجهت خرج خانگاه حقائق و معارف آگاه قدوة درویشان ثابت
قدم شیخ محمد اکرم نوشته داوند خصوصیت آهنگ جگت سنگه چودهری آنجا با فقیر عهد کرده
که اراضی مذکور را در موضع [illegible] متعلقه زمینداری خود پیموده بدهد چون منصب حکومت
آن محال بوجود آن معدن فضل و کمال مزین و محلی است آمال که بنهجی لازمه توجه و تاکید بمنزل
فرمایند که چودهری مرقوم زمین خوب و صالح از سواد آن قصبه پیموده بتصرف کسان شیخ
مشار الیه واگذارد که بوقت تردد ننماید والسلام هم اسلامیه هم بخدمت امیدگاهی
شیخ خلیل الله مشتمل بر ترک [illegible] تحریر یافت ظل رحمت و سایه مرحمت
قبله گاهی و خداوندگاری تا دور فلک الافلاک و ثبات کره خاک

برتارک بندگان مستهام مبسوط و مستدام باد پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم التماس نماید
که از ان هنگام آن قبلهٔ والا مقام جانب قصبهٔ نگرام تشریف برده اند از ورود واکو آن
نواحی هیچ آگهی نیافته از جهت خاطر فاتر انتظار بسیار دارد و امید که از احوال شموده آگاه
پیهم قلمی سفر نموده باشند که موجب طمانیت خواهد بود و قبله من شنیده شده که محبت
و رافت پناه منار الدین درین روزها بر دیهی تاخته مواشی بسیار بدست آورده اند
اگر این خبر مقرون بصدق باشد چند راس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگیرند
که درین سال قبله گاهی شیخ محمد فاضل سلمه الله تعالی ارادهٔ کشتکار دارند زیاده
چه التماس نماید مراسلهٔ نوزدهم مشتمل بر ترک غین تحریریافت معنی شد
حرکات علوی رموز دوران انقلاب سماوی نقشبند دور افلاک نکته پیوند و ا
ادراک باریک بین مدارج سپهر برین مراتب سنج منازل پروین چشم و انش بینش
ضیا بخش دریا همواره از انقراض زمان مصون و محروس باشند بعد از شوق ملاقات
از بیش تکمشوفرای دور اندیش باد که دریخولا نوشتهٔ رفعت و عوالی نیا
خیر اندیشه متصدی پرگنه شاه پور بطلب خیر طلب رسیده بر وفق آن اراده دل
گذرده و شتاب خود را بخدمت ایشان رسانند لهذا مصدع اوقات میگردد
که دقیقه سنج خرد آگاه نگاه بر سعادت ستاره نموده تا آخر این ماه تاریخی که مبارک
و سعید باشد اطلاع دهند که دران روز میمنت اندوز راهی این نواحی گر
زیاده زیاده است مراسلهٔ بیستم بخدمت عالی شیخ ابو المعالی مشتمل
بر ترک فا تحریریافت ملاذا اعتضادا وصول مکاتبه بهجت پیرا باعث نشاط
گردید آنچه درباب نوشتن حقیقت تسخیر قلعه موضع پیرنگر متعلقهٔ زمیندار کمابهاری

تحریر پذیر خامه مرحمت شمامه شده بود مهربانا حقیقت اینست که تاریخ نوزدهم شهر شوال
زیب مسند دولت و اقبال میر کمال قریب دو صد کس از جوانان ابطال و دلیران عرصهٔ
قتال انتخاب نموده لباس سناسیان و بیراگیان پوشانیده از پیش خود رخصت القضوب ساختند
چنانچه آن جماعه هنگام شام در موضع مذکور رسیده بر دروازهٔ قلعه نزول کردند
قلعه‌نشینان بیخبر از معنی مزاحم آنها نشدند بلکه بتواضع و مدارات پیش آمدند و بعد از آن
که دو پاس از شب بگذشت جوقی بسرداری میر بهاری از عقب آنها روانه شده بود
بر سر آن قلعه رسیده جماعهٔ اول که سناسی شعار بودند بلباس هراس پیش آمدند
و بر مردم آنجا ظاهر نمودند که بیرون قلعه عبث کشته می‌شویم اگر اندرون در آئیم بقول
آنکه مرگ انبوه جشنی دارد بهمراهی ایشان از جانهای دریغ نخواهد بود حاصل که آن
گروه بدرون قلعه آمدند هر گاه میر مذکور با جمعیت مذکور آن قلعه را گرد کرده در
گشادند و جماعهٔ اول و ثانی از درون و بیرون شمشیرها علم کرده بر سر
اهل قلعه ریختند و خون آنها بخاک مذلت آمیختند چنانچه احدی از متحصنان جان
بسلامت نبردند قلعه با تمامی امتعه و اقمشه و اسلحه بدست مبارزان اسلام آمد
کیفیت این بود که ارقام نمود رخش سرور را ام رام باقر و السلام مع اسلحه
و رخت و یکم از طرف شیخ رحمت الله مشتمل بر ترک قاف تحریر یافت
فرغ ناصیهٔ سعادت و ارجمندی ضیاء دیدهٔ بخت بلندی برخوردار
نگار مستمند بده سیر لخت جگر نهال گلشن عزت و جاه میان نصرت الله
در پناه حضرت ذو الجلال بوده خرم و خوشحال باشند بعد از دعوات مزید
شوق و آرزوی دیدار فرحت آثار مخفی نماند که صدارت و عوالی منزلت دلیر الفضا سلمه الله تعالی

بخدمت سوانح نگاری پرگنه مهونه بازمی بتاریخ یازدهم شهر محرم باینجانب تفویض نموده‌اند
(اخبار نویسی)
نیم شب در خلوت طلبیده و آنچه باید ارشاد فرموده رخصت کرده چنانچه بمالسا عنت در سرا
ارادت نگرآمده لهذا نوشته میشود که آن برخوردار رخصت پوشیدنی و فرش و دیگر اشیا
که برای همراهی مطلوب است بموجب اظهار هوشمند پیاده زود و شتابه شتابه بفرستند
مراسله بیست و دوم بخدمت مقرب عتبه ربانی مقبول بارگاه صمدانی ضیابخش دلها سیاه شاه
قادری از طرف اقبال و معالی پناه میان محمد حاتم مشتمل ترک کاف تحریر یافت بیر روشن ضمیر سلامت چند سال
چند سال هوای اسلام در سر دارد اما وسیلی میخواهد تا بواسطه آن نخست ایز ایشان بعنوان مناسب بعرض
اقدس اعلی رسیده باعث عفو جرایم و صفح فرمایند آنکه شود و بعده باین سعادت عظمی مشرف شده
بغلامی آستان قدسی در آید تقصیرات و خطایای او بمرتبهٔ افراط رسیده احدی
از اعیان و مقربان را برای عرض این مقدمه جرأت نمی‌شود لهذا ارادهٔ خاطر او
در عقدهٔ تاخیر افتاد چون سخن والای آن مقتدای غنی و فقیر پیش استادهای پایهٔ سریر
تاثیر تمام دارد توجه فرموده آنحضرت منه مدّه و بعرض رسانند تا خواهش باطن او بعرصه
ظهور در آید آفتاب هدایت تابنده و پاینده باد هر اسله بیست و سیوم مشتمل
بر ترک لام تحریر یافت بر ضمیر منیر زبدهٔ خاندان مصطفی اسوهٔ دودمان مرتضی
نشین بزم عزت و تمکین میر سید محمد این پوشیده و پنهان نماند که بعد برقرار از
نوشته شیخ محمد فیروز ظاهر شد که دزدان نکوهیده شیر بتاریخ دوم شهر رجب موضع ظفرپور را
از تصرف کسان مشیخت و شرافت پناه محمد نواز برآورده خود با مردم بسیاری در آن موضع
استقامت ورزیدند و صباح آن شیخ مذکور بر آن موضع تاخت نموده دزدان مرقوم را محاصره کرد از
طرفین جنگ عظیم و میان آن فقیر مجرد استماع این خبر جدیست اثر مفسدان آن دیهات از پیش خود خواهد هیچ

... آن صوب شود درین اثنا استماع رفت که مفسدان نکبت شعار بیشب از ده برآمده
... دشت اوبار شدند هنگام برآمدن جمعی کثیر از متمردان شقاوت تخمیر کشته و اسیر
... شدند بنابران مرقوم خامهٔ نیاز میگردد که اگر خبر فتح مقرون بصدق باشد در خدمت
صاحب مبارک باد رسانند و در صورتیکه هنوز جنگ قایم باشد شتاب آگهی
... بسرعت در انجا رسیده شریک کار گردد و شاید بجهت هم آغوش با دمر اسله

... ست و چهاردهم بدوست بی بدل سنته که برای به ترک میم تسنیم یافت چهرهٔ روزگار
آثار عنوان نسخهٔ دوستداری فهرست جریدهٔ هوشیاری روشن عقل شود
... سنته که برای بغایهٔ فضل حضرت داور بینا و بعد فراوان اشتیاق
... آگر یسندگان آفاق باتفاق گرد آیند هرگز سباق و سیاق آن دفتر بی پایان پی نبرند
... لایح باد که بقایای پرگنه شاه پور و غیره که وزارت دعوای دستگاه دیوان صاحب قبله
... هواخواه داوه بودند بعنایت الهی بر طبق قرار داد زر آنجا رسانیده شد و الحال سال نو
... رسیده ترصد هست که آن نصیر الاحباء نوعی سعی و کوشش بکار برند که بدستور سابق
... آن پرگنات بعهدهٔ دوستدار تفویض ماند زیاده چه نگاشته آید مراسله

... ست و پنجم مشتمل بر ترک نوشتن بخدمت معدن شفقت و اخلاق شیخ
... س تحریر یافت استظهار امجد و ماخدمت بخشیگری صوبهٔ اوڈیسه بسیادت
... مرتبت میر صلابت که فقیر را در خدمت مشار الیه از قدیم دوستی
... از حضور سراسر سرور مقرر گردیده و میر مرقوم که به بلدهٔ کوتره رسیده
... هواخواه فرود آمده بعد ملاقات آگه بکر ظاهر شد که موصی الیه اینش دست
... سیست خیر طلب جوهر لیاقت و کارپردازی ساسی ظاهر ساخته مشتاق کرد

بنده اقصد عه میدید که اگر اراده چاکرے در خاطر شریف باشد زود باید رسید والسلام

مراسلهٔ بیست و ششم به زبدهٔ دانایان شیخ نعمت الله به ترک و تحریر یافت

ملاذ احبا اعتضادا شنیده شد که بهارے نام شخصی در قصبهٔ باڑی پیدا شده (خلاصه)

با ظهار آنکه من کیمیاگرم مردم بسیار را فریفته زر ساخته حتی که آن اعتقاد بسرشت (اطلاق مصدر بر فاعل مبالغه است)

آن بدنها داعتقادی بهم رسانیده اند ازانجا که مشار الیه مردی دغاباز است چنانچه

پیش ازین در زبدهٔ بریلی مبلغی کلی از برادران خان عالی شان صالح خان متصرف

شده گریخته رفته باید که آن استظهار زنهار از دست آن مکار جام دغا نخشند بلکه

مردم دیگر را ازین معنی آگاه سازند تا احدی چیزی یا پیشترے بامید کیمیا بآن (توت دادن)

عیار سرایا بار داده ضایع نکند زیاده زیاده است مراسلهٔ بیست و هفتم

بخدمت شفیق ذو الاحترام شیخ محمد نظام به ترک باتحریر یافت فیض بخشا

عالی منشا ورینولا از نوشتجات اخلاص آساس شیوه اس معلوم شد که محمد

خدمت گرو ربندے پرگنات باقی باقی سرکار باقی آباد که از حضور لامع النور (بالبیعت)

به محمد رضوی برادر قدوی مقرر است بنام یکی از آشنایان خود میگیرد و مرضی

وزارت و عوالی منزلت نیز بر آمست ازانجا که این تخفیف را در خدمت دیوانی صاحب

خندان عبودیت و رو شناسی نیست و محض بر لطف آن مراد بخش نامرادان نازان

و شادان میباشد امید وار است که درینباب نوعی طریق الطاف سعی مرعی گردد (مهربانی) (بندگی)

تا خدمت آن محال به برادر عقیدت سگال بحال باشد عمر و دولت و ترقی در تزاید

مراسلهٔ بیست و هشتم به ترک باتحریر یافت عروس مطالب بمقاصد سیم لعل (اندیشه)

ملاذ مهربانان استظهار دوستان خواجه محمد خان بابد عهد الوف شوق

تشویش خاطر عاطر آنکه دران هنگام که مخلص مستهام بحکومت پرگنهٔ نگرام استقامت
داشت مبلغ پانصد روپیه بمردمان بعضی دیهات بوعدهٔ چهار ماه دستگردان بوده
اتفاقاً درهمان اثنای مدار آن پرگنه از عزل مواخواه بعهدهٔ رفعت و شرافت پناه
خواجه محمد ماه تعلق گرفته خواجهٔ مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور بر وعدهٔ مذکور
... وصول در آورده رسانیده خواهد شد بعد ازان توجه نکردند الحال که مجال
... باهتمام خدام والا مقام درآمده ابرام آنست که بلا زمان امر شود که آن زر را
... که از کرم عام دور نخواهد بود والسلام قسم سوم در رقعات
... اول مشتمل بر صنعت تجنیس لفظی ... ابو الجود و فایض الجود آن ...
... و داد تابع آفتاب بینش خداداد سرمایهٔ سداد و صلاح محمد صلاح را بر بساط انبساط
... گوارا بعد دعای مدعا آنکه وصول نامهٔ نامی موجب حصول شادمانی گردید
... مندرجه درجهٔ صحت یافت حسب ارشاد آن شمشاد حدیقهٔ داد ...
... کمخاب خرید نموده بدست عبد الرسول مرسول ساخته امید که همیشه ...
... یاد آوری که مرآت آیینهٔ صفا و مهجوران ... آن پر نور خواهد شد آرامبخش این ...
... بی تسکین باشند رقعهٔ دوم مشتمل بر صنعت لفظ غیر منقوط واحد ...
... داد طرهٔ عمامهٔ سداد محمد عماد ... دعا و سلام ...
... آمده معلوم دل معصوم گردید که داور دادار هر که را روح آگاه داد ...
... کار مراد ادراک کرده الحمد لله که دل مکرم و در کل امور ...
... که حامل مراسله محمد کامل اراده درگاه والا کرده ...
... که در راه ... کرم صادر گردد که مراد او در عرصهٔ حصول رسد

و سرور گردید در باب سید محمد وارایب که مسطور رپود حسب الایمای عالی معمول در اینجا
نه بهیته وهی دامن حضت مدار المهام سرکار گوهر دریای کرم میر محمد اکرم سپرده امید کلی دارد که چاکر
موصی الیه بطور یکه باید میسر آید والسلام رقعهٔ دهم معبدن اتحاد شیخ الهداد مشتمل بر
صنعت ذو بحرین ابیات ای گل پاکیزه باغ وداد * بر دل دانای تو محنی مباد * کز غم هجران تو
دل شاد نیست * کشور دل بی رخت آباد نیست * خواب شد از دیده و طاقت ز تن * رنگ شد از
چهره و نطق از دهن * لاجرم از حضرت عز و جلال * و مبدم هست امید سوال * که دهد از وصل تو عیش و سرور *
پردهٔ هجرت کشد از پیش دور * تا دم صحبت ز تو دارم بجا * گذرد الطاف و ز روی وفا *
یاد کن از نامه پیام خویش * شاد کن از رقعهٔ ارقام خویش * رقعهٔ یازدهم
بخدمت ناظم مناظم سخندانی شیخ سجانی مشتمل بر صنعت نظم و نثر ابیات
دل نواز افتوت آیینا * چاره ساز اعطوفت آگینا * مدتی شد که از جناب شریف
خط سامی باین نحیف ضعیف * نرسیده از این ممر شب و روز * خاطر دوستان مهر اندوز
شدت وسوز میکشد هیهات * که بیکبار آن ستوده صفات * اینچنین بی عنایتی فرمود *
این نه آیین آشنایی بود * بلکه بیگانگی است بعد ازین * چشم دارم ز پیر محفل نگین *
آنکه از نامه یاد فرماید * تا دل خسته در نشاط آید رقعهٔ دوازدهم بیار یکتا
محمد عطا که نقدا گوش بهم آمده خبر و سرور دانش گستر از آن وقتیکه خبر آزار گوش آن سرگروه
دانایان هنر نیوش بگوش اخلاص حلقه بگوش رسیده قرار و آرام مطلق از گوشهٔ خاطر رمیده و
مانند گوشه های کمان خمیده لیک گوش تو شنیده ام که در درد اردو در دل من بگر گوش
نمیع بی گوش تقدس تعالی دعای گوشه نشینان گوشه نامرادی بگوش اجابت اصغا نمود
آن گوشوارهٔ جریدهٔ مروی راز گوشمال زمانه مصئون دارد و زود فرده شفا

... این گوشه گرفته باد فارسانا و تا مشاطهٔ تقدیر لایزالی در آرایش عروس ایام
...ست گوش حال عالی بگوشوارهٔ خرمی و خوشحالی مزین و محلّی باد بر رقعهٔ سبز و هم
...ل صنعتی که لفظ لب مبهم آمده مناسب ایام جام آرزوی آن خنده لبان
خنده روی شمس عارض بنفشه موی را که لب لطافت از لطافت لب او خجل
...شیرین لبان را برشک لبش لب حسرت بدندان بباده عیش و طرب لبالب دارد
از غمهای هجران جان بلب رسیده و اشک خونین از چشم چون لب نهار روان گردید
...لب و دندان سببی سازد که لب دردمندان مفارقت آن پسته لب در
...دندان زود خرم و خندان گردد بیت چه شود گر شبی بر لب تو نهم لبی
...لب ... بر سر جان بلب رسیده را با تار فتح حباب دوری ترقب است که ...
...آن لب فکار را که از غلبهٔ زنگار فراق تیره و تار است مصقل یا آیدی رشک ...
لب ...لب گردان که حسب طلب خیر طلب شمشیر جان افغان از مشرق آورده ...
...برای آن کمان ابرو و تیر مژگان ابلاغ یافته زیاده ازین جریدهٔ عالی
...ست لب بطلب آن لبیب ایام چون لب گل به نسیم بهار متبسم باد در رقعه
...هم به محمد یعقوب مشتمل بر تواتر لفظ نواز تحریر یافت سرفراز
...ن باز که گردون دون نواز این بی نوا را از بزم آن یار جان نواز
...غم فراوان در کلبهٔ باطن نواخته حال این بی نوا زیر و زبر کرده
...حالی که از مفارقت آن دوست سراپا ناز برین نیازمند میگذرد از لسان سعادت
...ظاهر خواهد شد آمال که تا حق مسکین نواز بملاقات شریف بنوازد بنوازش مکاتبات
...مسرور دارند در انبساط بر روی آن یگانهٔ زمانه واز با الحمد لله و المنت

گشاده ۱۲ دروازه ۱۲

از رسالهٔ غریب که بانشاء عجیب موسوم گردیده بعنوان پسندیده و آئین برگزیده صورت اتمام پذیرفت و این صحیفهٔ دل نظیر که بصنعتهای بدیع مرقوم شده و بطریق خوب و اسلوب مرغوب پایهٔ اتمام یافت هر خطش بخطی دیگر زیباست و هر نکته اش بنکتهٔ علیحده رعنا همیشه مشغول قیاس تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را بهار قبول دلها و طراوت آگین تازه و دریان دارد قطعهٔ تاریخ صد شکر کز عنایت داور ذو الجلال شد ختم این رسالهٔ رنگین و جان فزا ＊ از بهر سال او چه بکردم تأملی ＊ دانش بگفت نسخهٔ والا

تمام شد

لآلی شاهوار سپاس بیقیاس نذر جناب صانعیست که از یکقطرهٔ آب هزاران گوهر آبدار فائق از آفتابه بصدف وجود در آورده انشای عجائب مصنوعات و غرائب مبدعات بر قدرت کاملهٔ او دلیلیست روشن و جواهر زواهر نعت و منقبت نثار حضرت والای گوهر خانه خیریست که ذات بابرکاتش ظلمات کفر و ضلال را اکسیر نابود کرده نشر کرامات متابعان باجاه و جلالش بر علو شان آن انشا ایتکون دکان جچی است مبرهن در این ایام اشتهار عالم و بنر التیام حسن جلوه افروز محمد منشور کتب مطبوعه مطبع حسنی انظار شایقان زار و گلش بهار گردانیده و هر یکی از این بحر فیض سرکشیده تشنگان وادی استفاده گردیده چنانچه الحال نسخهٔ مجموعهٔ صنائع گوناگون و معدن فوائد بوقلمون موسوم به انشای عجیب که اسم بامسمی است و هر فقره اش هم جنب یک گوهر دلفروز است محشی و تصحیح کترین خلائق نابلد ابد کوهی زاست رومی مقبول احمد گوپاموی صانه الله عن شر کل غبی و غوی مصحح و محشی و بحلیه کتابت شیخ عبد اللطیف صاحب متوطن قصبهٔ ونابی محلی آمده بتاریخ نهم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت هجری قبای انطباع در بر کشید الحمد لله علی ذلک و تمرید و بعید قطعهٔ تاریخ گرد انشای عجیب مطبوع ＊ بحسن طبع و فضع اهل جهان گفت تاریخ طبع آن مقبول ＊ گشت انشا عجیب طبع زمان ＊

MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.